

پویش ساختاری - کارکردی: رویکردی بدیل در برنامه‌ریزی فضایی

عباس سعیدی*، استاد گروه جغرافیای انسانی (دانشکده علوم زمین) و عضو هسته معماری روستایی (دانشکده معماری و شهرسازی) دانشگاه شهید بهشتی

پذیرش نهایی: 1391/5/4

دریافت مقاله: 1390/12/14

چکیده

رویکردها به برنامه‌ریزی فضایی همگام با پیچیده‌تر شدن جوامع دگرگون می‌شوند. این گونه دگرگونی‌ها، در تنوع‌پذیری روز افزون الگوهای فعالیت و تحرک افراد، خانوارها، گروه‌ها، نهادها و سازمان‌ها بازتاب می‌یابد. بدین ترتیب، در حالی که بعضی مفاهیم، همچون "مسافت" و "حرکت" در جوامع شبکه‌ای توسعه یافته اهمیت خود را به طور نسبی از دست می‌دهند، مفاهیم تازه‌ای، همچون زمان و زمان - فضا اهمیت می‌یابند. واقعیت این است که در اقتصادهای کمتر توسعه یافته مسائل مرتبط با برنامه‌ریزی فضایی از سرشتی متفاوت برخوردار هستند. پاسخگویی مناسب به این مسایل، مستلزم گسترش قابلیت برنامه‌ریزی راهبردی سازگار و تحول در شیوه برنامه‌گذاری است. پویش ساختاری - کارکردی، به عنوان رویکردی راهبردی به ساماندهی فضا در سطوح و مقیاس‌های مختلف، در قالب جغرافیای اجتماعی نوین، می‌کوشد، ضمن تبیین جنبه‌های پیچیده ساماندهی فضایی در جوامع کمتر توسعه یافته، برای مسایل ریشه‌دار در روابط ساختاری - کارکردی آنها چاره‌جویی نماید. هدف از این مقاله گردآوری مصالح لازم برای برپایی چنین رویکرد راهبردی "بدیلی" در برنامه‌ریزی فضایی است.

کلمات کلیدی: فضا، برنامه‌ریزی فضایی، پویش ساختاری - کارکردی، جغرافیای اجتماعی.

1) مقدمه

تعریف سنتی جغرافیا به عنوان "علم شناسایی روابط متقابل انسان و محیط" که هنوز در بین بسیاری از جغرافیدانان از مقبولیت برخوردار است، طی دهه‌های متمادی نتوانسته است آنچنان که انتظار می‌رفت، دستمایه‌ای شناختی-کاربردی از یافته‌های این علم فراهم آورد. این تعریف از جغرافیا، همچون هر تعریف دیگری، نه تنها مبین خصلت‌های فکری و رویکردی باورمندان به آن است، بلکه ضمناً چارچوب‌های پژوهشی آنها را نیز نمایندگی می‌کند. از سوی دیگر، در این تعریف، به طور کلی، هم "انسان" و هم "محیط" مفاهیمی عام و مطلق به نظر می‌آیند که طبعاً نتیجه بحث از آنها، "کلیاتی وصفی" خواهد بود. بر همین مبنا بوده است که پژوهش‌های جغرافیدانان در قالب آن، پیوسته مجموعه مطالبی پر حجم، اما غیرراهبردی بدست داده‌اند. این نوع جغرافیا، به تعبیر دیکن و لوید (1999)، در توصیف "فربه" و در چاره‌جویی برای مسایل بسیار "نحیف" است.

برای گریز از نارسایی‌های این تعریف، بعضی جغرافیدانان نوگرا، به نوبه خود کوشیده‌اند، تا مفاهیمی قابل ردیابی و شناخت را جایگزین این دو مفهوم مطلق سازند. در این راستا، پیت (2003) "روابط متقابل طبیعت و جامعه" را مطرح می‌سازد و آن را برگرفته از نوعی "تجربید" واقعیت‌های ملموس برای اندیشه‌ورزی عام درباره نظام‌هایی نظیر چشم‌اندازها، مناطق و فضاها به حساب می‌آورد. در همین راستا، مسی و الن¹ (1994) جغرافیا را اساساً با سه نوع "رابطه" شناسایی می‌کنند:

الف- رابطه بین [ابعاد] اجتماعی و مکانی- فضایی؛ یعنی از یک سو، رابطه بین جامعه و روندهای اجتماعی و از دیگر سو، پیوستگی بین عینیت و شکل سازمان فضایی این دو در ارتباط با یکدیگر؛ ب- رابطه بین [ابعاد] اجتماعی و طبیعت، بین جامعه و محیط؛ ج- رابطه با عناصر گوناگون اقتصاد، ساختار اجتماعی، سیاست و مانند آن (نوعی دلمشغولی که جغرافیا در آن بویژه با علم تاریخ شریک است). افزون بر اینها، هاروی (1984) با تکیه بر نوعی "درک تاریخی"، بر این باور است که تحول ساخت‌ها و کارکردهای دانش جغرافیا در گذر زمان، در ارتباط با و در پاسخ به صورت‌بندی‌ها و نیازهای در حال تحول اجتماعی تحقق یافته است. بدینسان، او معتقد است، مسائل و بدیل‌هایی که جغرافیدانان با آن روبرو هستند، ریشه در فهم روندهای متعارض تحول اجتماعی دارند. او در نوشته‌های بعدی خود، از جمله در کتاب

¹. Massey and Allen

"فضاهای سرمایه" (هاروی، 2001) و کتاب کوچک، اما خواندنی "فضاهای نئولیبرالیستی" (هاروی، 2005)، ضمن پرداختن به مسایل جغرافیایی توسعه نامتوازن، نشان می‌دهد که چگونه صورت‌بندی‌های اجتماعی به تعیین فضاها و مسایل مرتبط مکانی - فضایی خاص دامن می‌زنند. کوتاه سخن، جغرافیا طی دهه‌های اخیر، هم به لحاظ نظری و هم از نظر دستاوردهای روش‌شناختی، با دگرگونی‌های ژرفی همراه بوده است. براین اساس، سرآغاز جغرافیای نوین را می‌توان با طرح ایده‌های جدید درباره فضا و ساختارهای مکانی - فضایی بازخوانی نمود. این سرآغاز با نوعی سمت‌گیری به سوی انقلاب کمی در دهه 1960 و سپس، برپایی انقلاب کیفی و نظریه‌پردازی، بویژه از دهه 1970 به بعد، همراه بوده است. بدینسان، میان جغرافیای سنتی و جغرافیای نوین، نوعی خط‌کشی پدیدار شد که از یک سو، زمینه‌های کنار نهادن تدریجی مباحث دیرین جغرافیا به عنوان علمی توصیفگر و از سوی دیگر، برپایی دانشی نوین را فراهم آورد که پیش از هر چیز می‌کوشید، نه فقط به تبیین نظاموار پدیده‌ها و ساختارهای جغرافیایی، بلکه با جدیت به شناخت عینی و اعمال روندهای تغییر پدیده‌ها و ساماندهی آنها پردازد (سعیدی، 1384). به سخن دیگر، جغرافیای نوین با تکیه بر شناسایی نظام‌های فضایی، به مثابه علمی کاربردی و چاره‌جو عمل می‌کند و مدعی ساماندهی‌عرصه‌های فضایی، با هدف توسعه و بهزیستی جوامع انسانی در مقیاس‌های گوناگون است (خانی و سعیدی، 1388).

بنا بر مختصری که آمد، نظام مطالعات جغرافیایی می‌تواند با توجه به رویکردهای مختلف نسبت به این علم، به لحاظ ماهیتی، متفاوت باشد. در چارچوب سنتی "روابط انسان و محیط" قاعدتاً به وصف این ارتباط و ابعاد مختلف آن می‌پردازیم و اگر به دام انگاره‌های جبری گرفتار نیاییم، توصیف درست این ارتباط و نتایج آن را مورد کنکاش و ارائه قرار می‌دهیم. حتی ممکن است تحلیلی علمی نیز از این روابط و پیامدهای آن و به اصطلاح به مطالعه و نتایجی "تحلیلی" دست یابیم. با وجود همه اینها، در این راه این پرسش اساسی هنوز پیش رو خواهد بود که چگونه از یافته‌های خود، به نتایج نو و دست اول و منحصر به فرد خواهیم رسید؟ چگونه به تئوری و اندیشه ناب، یعنی بنیاد اصیل علم، خواهیم رسید؟ چگونه در مسیر مطالعات خود به پیکره علم خواهیم افزود و آن را فربه‌تر خواهیم کرد؟ و بالاخره، چگونه در ایجاد تحول مثبت و یا جلوگیری از تحول منفی و برپایی چهره‌ای تازه و مناسب از وضعیت موجود پدیده‌ها، به ایفای نقش خواهیم پرداخت؟

واقعیت این است که با ارائه پیشنهادات کلی که به نحو مرسوم در پایان مطالعات متعارف جغرافیایی مطرح می‌شوند، نمی‌توان عملاً به تحول پدیده‌ها و چشم‌اندازهای تازه دست یافت، همچنان که تاکنون هم از این طریق نتوانسته‌ایم به این مهم به درستی دست یابیم. آشکار است که برای اثربخشی بهتر مطالعات باید دقیقاً پیش‌بینی و پیشنهاد کرد، چگونه می‌توان با کاستن از یک جزء یا اجزاء و افزودن بر جزء یا اجزای دیگر (نظام فضایی)، در بسترهای عینی و معین زمانی، به دگرگونی دلخواه رسید؟ همانگونه که آمد، به نظر می‌رسد با توصیف یا تحلیل مبتنی بر "رابطه انسان و محیط" نتوانیم به این مهم و تحول نظامهای مختلف جاری در جوامع در مقیاس‌های مختلف دست یابیم. از اینرو، تغییر نگاه و بازنگری در رویکردها الزامی به نظر می‌آید و این میسر نخواهد شد، مگر با تغییر بنیادها و شالوده‌های تبیینی نوع و دامنه جغرافیایی که می‌شناسیم.

با وجود همه اینها، در این راه این پرسش اساسی هنوز پیش رو خواهد بود که چگونه در کنار نتایج تحقیقات علمی مانند اکولوژی انسانی، محیط زیست، جامعه‌شناسی، اقتصاد و روانشناسی اجتماعی، به نتایج نو و دست اول و منحصر به فرد خواهیم رسید؟ چگونه به تئوری، یعنی بنیاد اصیل علم، خواهیم رسید؟ و بالاخره، چگونه در مسیر مطالعات خود به پیکره علم خواهیم افزود و آن را فربه‌تر خواهیم کرد؟ و بالاخره، چگونه در ایجاد تحول مثبت و یا جلوگیری از تحول منفی و برپایی چهره‌ای تازه و مناسب از وضعیت موجود پدیده‌ها به ایفای نقش خواهیم پرداخت؟ از این رو، تغییر نگاه و بازنگری در رویکردها الزامی به نظر می‌آید و این میسر نخواهد شد، مگر با تغییر بنیادهای تبیینی و شالوده‌های تعریفی این علم. به نظر می‌رسد، روی آوری به درک مسایل فضایی و اتخاذ دیدگاه‌های مرتبط با برنامه‌ریزی فضایی که اغلب خصلت‌های بارز جغرافیایی دارند، راه خروج از سنت‌گرایی در جغرافیا و در عمل، راه درست پیشبرد ابعاد کاربردی این علم به معنای عینی آن باشد.

2) پیوستگی ساختاری - کارکردی پدیده‌ها

همه پدیده‌های جغرافیایی، اعم از طبیعی - اکولوژیک و یا اجتماعی - اقتصادی، حاوی خصلت و قانونمندی‌های نظام‌ها (سیستم‌ها)¹ هستند و از اینرو، نظاموار عمل می‌کنند. بنابراین،

¹. نظام (سیستم) را به سادگی می‌توان "کلیتی متشکل از اجزای مرتبط" تعریف کرد. در اینجا، منظور از نظام مجموعه‌ای از ساختارها، روندها و فعالیت‌های مرتبط و هم‌پیوند است که با تشکیل کلیتی یکپارچه، دسته‌ای از روابط و عملکردها را امکان‌پذیر می‌سازد. اینگونه مجموعه‌ها معمولاً جزیی از یک نظام بزرگتر هستند که آن نظام بزرگتر نیز به نوبه خود، جزیی از نظامی بزرگتر از خود بشمار می‌رود.

علم جغرافیا که بر بررسی و شناخت اینگونه پدیده‌ها تأکید دارد، در عمل "نظام‌های جغرافیایی" یا به زبان بهتر، "نظام‌های فضایی" را مورد توجه و بررسی دارد (سعیدی، 1390ب). هر نظام فضایی متشکل از مجموعه‌ای مرتبط از ساختارها و کارکردهای گوناگون است. از اینرو، نگارنده جغرافیا را علم شناخت ساختاری-کارکردی نظام‌های فضایی تعریف کرده است (سعیدی، 1377ب).

همان‌گونه که هاروی (1990) می‌گوید، "مفاهیم فضا و زمان ساخته و پرداخته ذهن انسانی است، اما از آنجا که تبلور واقعی دارند، گویای مناسبات عینی هستند." به سخن دیگر، آنچه که فضای اجتماعی را می‌سازد، خود زاییده اندیشه‌ها، تصورات و برداشت‌ها و نحوه ادراک واقعیت‌ها توسط گروه‌های انسانی، با توجه به پایگاه‌های متفاوت خویش در زمان معین است. بدینسان، نظام‌های مکانی-فضایی بدون زمان قابل درک نیستند. افزون بر این، وقتی یکی از ابعاد ساختاری نظام جغرافیایی را ساختار اجتماعی-اقتصادی [به صورت قیدی یکپارچه] به حساب می‌آوریم، منظور مادیت بخشیدن به زیرساختها و یا بنیادهای مناسبات اجتماعی است که خود را در رفتار و فعالیت‌های مختلف، از جمله فعالیت‌های اقتصادی، به نحو مستتر پنهان ساخته است که البته، به هر حال، تجلی آن رنگ و بویی مادی دارد. در همین راستا، ورن (1988)، بر این باور است که روابط اجتماعی اساساً از جنس مادی نیستند و به خودی خود نمی‌توانند "فضایی" به شمار آیند. به کوتاه سخن، تجلی روابط اجتماعی یا اجتماعی-اقتصادی است که در شکل فضا-یعنی ساختاری مادی و عینی-پدیدار می‌گردد و این فضا که به صورت یک نظام (نظام فضایی) عمل می‌کند، از پویایی ذاتی برخوردار و پیوسته در معرض دگرگونی است. در واقع، همین‌گونه پدیده‌ها موضوع مطالعات جغرافیای امروزی به شمار می‌روند. بدین ترتیب، "پویای ساختاری-کارکردی"، به مثابه نگرشی کاربردی، هم با ساختها و کارکردهای ذهنی، و هم با ساختهای عینی، همچون ساختهای سیاسی، اجتماعی، حقوقی، آموزشی و مانند آن سرو کار دارد. به همین نحو، کارکردهای فضایی، یعنی تمام انواع فعالیت‌های انسانی که در روند زمان، برای پاسخگویی به انواع نیازهای افراد و گروه‌های اجتماعی به انجام می‌رسند و نیز روابط و مناسبات مترتب بر آنها، دارای ابعادی ذهنی-عینی هستند. درست است که ساختهای کالبدی، اعم از طبیعی و یا انسان‌ساخت، از لحاظ مکانی دارای ماهیتی عینی و ملموس هستند، اما ادراک آنها-ضمناً-ملهم از ذهنیات افراد و گروه‌های انسانی در شرایط زمانی معین است. به سخن دیگر، نحوه ادراک این‌گونه ساختها به نوع و دامنه روابط و مناسبات فرهنگی-اجتماعی

افراد و گروه‌ها و نیز نحوه بهره‌گیری از آنها، به دامنه شعوری و آگاهی‌های مکانی-زمانی آنها بستگی دارد. بدین ترتیب، این مجموعه در عرصه‌های مختلف می‌تواند به صورت‌های متفاوتی بروز یابد، یعنی برپایی فضاهای متفاوتی را عهده‌دار گردد. در اینجا، تأکید بر پویا، نه تنها نشانگر تحول‌پذیری، بلکه مبین همبستگی عینی میان این ساخت‌ها و کارکردهای ادراک شده حاصل از آنهاست.

از این رو، نگارنده بر این باور است، بین ساخت‌ها و کارکردها از یک سو و نحوه ادراک و درک مکانی-فضایی افراد و گروه‌ها از دیگر سو پیوستگی و همبستگی اجتناب‌ناپذیری وجود دارد که در مجموع، تعیین‌کننده شکل و الگوی فضاهای مختلف و متنوع جغرافیایی-اجتماعی است. بر این اساس، آنچه در برنامه‌ریزی فضایی باید مورد تأکید باشد، درک درونی الگوهای فضایی، دخالت آگاهانه در روندهای حاکم بر آنها و هدایت اندیشمندانه این مجموعه پیچیده از پیوندها و پیوستگی‌ها است.

3) سابقه برنامه‌ریزی فضایی

کوان (2005) سابقه برنامه‌ریزی فضایی را عمدتاً به دهه 1950م. و برنامه‌ریزی فضایی در آلمان تقلیل می‌دهد، حال آنکه در واقع، سابقه تاریخی انتظام فضایی را می‌توان در گذشته دور تاریخی بازیافت. برای نمونه، برپایی کانون‌های شهری با کارکرد بازاری و ایجاد روستاهای پیرامونی آنها و همچنین، بهره‌برداری جمعی از منابع آب و خاک و سازماندهی گروهی تولید زراعی را در سرزمین‌های خاورمیانه، به ویژه ایران، با سابقه‌ای چند هزار ساله که هنوز بقایای آن به شکل‌های گوناگون برجای مانده است (سعیدی و کفایی، 1384)، می‌توان از نمونه‌های تاریخی قابل بررسی در انتظام فضا به شمار آورد.

جنبش باغشهر را که نخست توسط ابنزر هاوارد (1898) در کتابی به نام "فردا: راهی صلح آمیز به سوی اصلاحات واقعی" مطرح شد، می‌توان از سرچشمه‌های اصلی نظری در برنامه‌ریزی فضایی در بریتانیا به شمار آورد که در اصل، بر حفاظت از عرصه‌های طبیعی و روستایی تأکید داشت. اندیشه بنیادی این جنبش بر این شالوده قرار داشت که سکونتگاه‌های مطلوب و خودکفا بایستی با قلمرویی مبتنی بر برنامه و کمربند سبزی در پیرامون آنها پدید آیند. در آن زمان، رشد نامتناسب اقتصادی در شهرهای بزرگ مورد انتقاد جدی قرار داشت و این جنبش خواستار برنامه‌ریزی برای هدایت رشد و گسترش شهرها، ضمن حفاظت از محیط‌های روستایی پیرامونی آنها بود. بر این مبنا، هاوارد عقیده داشت، با ایجاد باغشهرها می‌توان امکان بهره‌گیری همزمان

از امتیازات اقتصادی و اجتماعی زندگی شهری و روستایی را با واگذاری مالکیت ارضی به دست جماعت ساکن سکونتگاه فراهم آورد و در عین حال، از گسترش بی‌رویه کلانشهرها و تمرکز صنعتی جلوگیری گرفت. اگرچه ایجاد باغشهرها مطابق با اندیشه‌های هاوارد هرگز به طور دقیق به منصه ظهور نرسید، اما اندیشه بنیادی او در برنامه‌ریزی‌های فضایی، به ویژه در طراحی شهری، در اروپا و ایالات متحده و سپس سایر کشورها مورد توجه و کاربرد وسیعی قرار گرفت.

به معنای امروزی و خاص، برنامه‌های آبادسازی در آلمان را می‌توان از سرچشمه‌های عینی برنامه‌ریزی فضایی، به ویژه ساماندهی کانونهای شهری، به حساب آورد که براساس آن، استقرار سکونتگاههای شهری و روستایی به نحوی طراحی می‌شد که چشم‌اندازهای انسانی هماهنگ و دلخواه پدیدار گردند. به سخن دیگر، کانون‌های شهری در این چارچوب، آگاهانه و به صورت از پیش طراحی شده، به عنوان مکان‌های مرکزی طرح‌ریزی می‌شدند که قاعدتاً برای عرصه پیرامونی خود (شهرک‌ها و روستاها)، کارکردهای خدماتی داشتند. علاوه بر این، کانون توجه اصلی در فعالیت‌های عمرانی و بهسازی سکونتگاه‌های روستایی در کشورهای اروپای مرکزی و شمالی در اغلب موارد، نیاز به زمین بیشتر و یافتن عرصه‌های قابل سکونت و فعالیت بود. بر این مبنا، پیوسته کوشش می‌شد تا از طریق خشکاندن مرداب‌ها و زهکشی زمین‌های آبرگیر و همچنین، از میان برداشتن جنگلها، زمین مورد نیاز فراهم آید (سعیدی، 1377 ب).

در آلمان، سال 1910 م. را سرآغاز برنامه‌ریزی فضایی به مفهوم نوین آن به شمار آورده‌اند. مشخصه این دوره دو رخداد مهم بود:

* برپایی اتحادیه شهری برلین بزرگ؛ و دیگری،

* ایجاد کمسیون عرصه‌های سبز در حوزه اداری شهر دوسلدورف.

براین اساس، این کشور نه تنها مهد پیدایی برنامه‌ریزی فضایی به شمار می‌رود، بلکه تنها سرزمینی است که می‌توان در آن، روند شکل‌گیری این گونه برنامه‌ریزی را در گذر زمان، به صورت مدون، تعقیب نمود. با این حال، نخستین کوشش‌های فراگیر در زمینه برنامه‌ریزی فضایی در اروپا، بین دو جنگ جهانی و به ویژه در آلمان، سوئیس، بریتانیا، هلند و چکسلواکی صورت پذیرفت. به همین ترتیب، در انگلستان، طی دهه 1930 م.، مناطق واپس‌مانده از لحاظ اقتصادی مورد توجه ویژه قرار گرفتند. به دنبال آن، رهنمودهایی برای برخی نواحی، از جمله حوزه‌های استخراج زغال سنگ، تولید آهن و کشتی‌سازی که از لحاظ اشتغال و فعالیت وضعیتی بحرانی داشتند، ارائه و اعمال شد. در این چارچوب، برنامه‌ریزی فضایی بیش از هر

چیز بر رهیافت‌های منطقه‌ای با تأکید بر استقرار واحدهای صنعتی استوار بود. علاوه بر آن، مکانیابی و تعیین جایگاه مکان‌های مرکزی، بخصوص کانون‌های سکونتگاهی صنعتی، مورد عنایت قرار گرفت (سعیدی، 1377 ب).

از آغاز سده بیستم میلادی در هلند که متراکم‌ترین نسبت جمعیت را در بین کشورهای اروپایی دارد، برنامه‌ریزی و ساماندهی بافت درونی سکونتگاه‌های روستایی بیشترین توجه را به سوی خود جلب نمود. البته از سال 1931 م. به بعد، برنامه‌های ناحیه‌ای فراروستایی مورد تأکید قرار گرفت و پس از 10 سال، برنامه‌های منطقه‌ای در سطح حوزه‌های بزرگتر اداری-سیاسی، یعنی ایالت‌ها دنبال شد. پس از جنگ جهانی دوم، این برنامه‌ها با جدیت بیشتر و به نحوی قانونمندتر پیگیری شد. بر این مبنای، در کنار برنامه‌های ناحیه‌ای و منطقه‌ای، طرح برنامه کلان ملی در قالب آمایش سرزمین مطرح گردید. البته این برنامه با برنامه‌های پیشین در هماهنگی کامل قرار داشت. به دنبال اینگونه تمهیدات، در سال 1962 م. مجموعه قوانین *انتظام فضایی* کشور هلند تدوین و به تصویب رسید که بر اساس شواهد موجود، در یک دوره زمانی کوتاه، دستاوردهای قابل توجهی به همراه داشت.

در سوئیس، به دنبال جنبش حفاظت از محیط زیست، از آغاز سده بیستم، نخستین انگیزه‌های جدی در پرداختن به انتظام فضایی پدیدار شد. در پی آن، از دهه 1930 م. برنامه‌ریزی کلان سرزمین در چارچوب برنامه‌ریزی منطقه‌ای مطرح گردید. جالب است که در 1943 م.، سازمانی به نام *مجمع برنامه‌ریزی فضایی سوئیس* برای نظارت بر مطالعه و اجرای طرح‌ها و برنامه‌های منطقه‌ای تشکیل گردید که جغرافیدانان پیوسته از اعضای اصلی آن به شمار می‌روند. در سایر کشورهای اروپایی، برنامه‌ریزی و انتظام فضایی اغلب پس از پایان جنگ جهانی دوم مطرح گردید. در ایتالیا، رشد فزاینده صنعتی در بخش‌های شمالی کشور با تخلیه جمعیتی نواحی جنوبی سرزمین که با ضعف نسبتاً شدید ساختاری روبرو بودند، همراه گردید. این روند که به نابرابری منطقه‌ای منتهی شده بود، زمینه‌های طرح برنامه‌ریزی یکپارچه ملی را فراهم آورد. تأکید اساسی در این برنامه، ترغیب و پیشبرد امکانات توسعه در نواحی جنوبی کشور بود. در فرانسه، مباحث برنامه‌ریزی و انتظام فضایی به حدود 1950 م. باز می‌گردد که از آغاز پیوسته از ماهیتی متمرکز برخوردار بود. در این کشور، با تصویب مجموعه قوانینی در 1957 م.، برنامه‌های توسعه و نظم‌دهی فضایی به اجرا درآمد که آزادسازی عرصه‌های شدیداً متراکم پیرامون کلانشهر پاریس و بهسازی و توسعه نواحی حاشیه‌ای و نسبتاً واپس‌مانده مورد تأکید

اولیة این برنامه‌ها بود. راهکارهای اجرایی در نواحی صنعتی فرانسه به جنبش برنامه‌سازی و جنبش برنامه‌ای شهرت یافته است.

در دهه 1990 نوعی رویکرد به ساماندهی فضا در مقیاس‌های مختلف رواج یافت. چنان که آلبرشتس (2004) می‌نویسد، فرض اساسی این رویکرد بر این باور استوار بود که چاره‌جویی برای معضلات پیچیده، به توانمندی در تلفیق دیدگاه‌های راهبردی با اقدامات کوتاه‌مدت بستگی دارد. بدینسان، طرح و معرفی دیدگاه‌های راهبردی مستلزم طراحی آینده‌مشترک و توسعه و ترغیب دارایی‌های جمعی و عمومی است. در بسیاری از کشورها، به ویژه کشورهای غیرصنعتی جنوب، علیرغم درک ضرورت‌ها، برنامه‌ریزی فضایی به منظور توسعه همه‌جانبه در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای و محلی هنوز به نحوی فراگیر مورد توجه جدی و تأکید اساسی قرار نگرفته است.

در ایران، برنامه‌ریزی فضایی در قالب برنامه آمایش سرزمین، از نیمه اول دهه 1350 به طور عملی مورد بحث قرار داشته است. برنامه‌ریزی فضایی که در زبان پارسی به وجهی نادرست به آمایش سرزمین ترجمه شده است،¹ می‌توان نوعی رویکرد تکوین یافته در برنامه‌ریزی منطقه‌ای به شمار آورد.

4) "پویش ساختاری - کارکردی" و برنامه‌ریزی فضایی

رویکردهای ساختاری - کارکردی در واقع مجموعه‌ای از گرایش‌های مختلف به پدیده‌های سیستمی (نظام‌وار) را تشکیل می‌دهند که در علوم مختلفی، از جمله زیست‌شناسی، روانشناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی و اقتصاد کاربرد دارند [از جمله نگاه کنید به: ماوئر و دیگران، 1984؛ هک، 1998؛ لمبووی و دیگران، 2001؛ پاريسک، 2004؛ راثبون، 2008].

¹ "آمایش سرزمین" در واقع ترجمه‌ای است از برابر نهاد *amenagement du territoire* در زبان فرانسه (معادل برنامه‌ریزی فضایی در انگلیسی *Spatial Planning*) و آلمانی (*Raumplanung*) که توسط مهندسین مشاور ستیران به انجام رسید. این شرکت در سال‌های آغازین دهه 1350 خورشیدی عهده‌دار تهیه نوعی برنامه فضایی در کشور شد و در 1354 خورشیدی این طرح را که مفاهیم اصلی آن از برنامه‌ریزی فضایی در فرانسه ملهم بود، با عنوان "آمایش سرزمین..." عرضه داشت. گردانندگان این شرکت در مقدمه این طرح با توجیهی ظاهریسند "آمایش" را اسم مصدر "آمودن" (در زبان پارسی به معانی مختلف آمیختن، درهم کردن، آمیخته شدن؛ نخ کردن، به تار و نخ کشیدن مثلاً تسبیح؛ آراسته شدن، آراستن، زینت کردن؛ ساخته شدن؛ آماده و مهیا کردن - دهخدا، لغتنامه، 160/1) بشمار آوردند که به زعم ایشان از آن می‌توانست "برنامه‌ریزی" و "تنظیم امور" استنباط شود. با توجه به معانی مختلف آمودن در زبان پارسی جای تردید جدی است که بتوان برنامه‌ریزی را با آمودن مترادف به شمار آورد. ترکیب "آمایش سرزمین" که در جای خود جذابیتی فریبنده دارد، هم اکنون آنچنان جاافتاده و رواج یافته که کمتر کسی به نابجا بودن آن به جای برنامه‌ریزی فضایی فکر می‌کند. در واقع باید گفت، آمایش سرزمین، اگر اصولاً ترکیب درستی باشد، می‌تواند نتیجه برنامه‌ریزی فضایی باشد و نه خود آن.

البته، شباهت‌های صوری در نامگذاری به معنای یکسان بودن این رویکردها نیست. بدینسان، دیدگاه پویش ساختاری - کارکردی برآمده از سال‌ها اندیشه و کار نگارنده در چارچوب پارادایم فضایی در جغرافیا است. این دیدگاه از لحاظ تاریخی بر چهار بنیاد نظری استوار است که عبارتند از:

- اندیشه منطقی-علمی ایمانوئل کانت¹ و فلسفه دیالکتیک (دیالکتیک عینی) هگل² که در نظریه‌های بعدی به صور مختلف بازتاب یافته‌اند؛

- رویکرد سیستمی (نظاموار) که همه هستی را از کوچکترین ذره، یعنی اتم، تا تمام عالم را در قالب سیستم‌های خرد و کلان می‌بیند و تمام این سیستم‌ها (نظام‌ها) را در چارچوب قانونمندی‌های مرتبط به بررسی می‌گیرد؛

- پارادایم فضایی که عمدتاً از نظریه‌های "حلقه‌های متمرکز" فون تونن³ و "مکان مرکزی" والتر کریستالر⁴ آغاز می‌شود؛ و

- نظریه‌های امروزی، از جمله شبکه منطقه‌ای (جان فریدمن⁵ و مایک داگلاس⁶) و "منطقه-بندی‌های روزانه"⁷ بنو ورن (2007الف؛ 2007ب) را در بر می‌گیرد.

افزون بر این، دیدگاه "پویش ساختاری- کارکردی" را قاعدتاً بایستی در قالب جغرافیای اجتماعی (آلمان) (نک از جمله: هانس بوبک، 1948، 1952، 1962؛ بنو ورن، 2000، 2007الف، 2007ب؛ وایشه‌هارت، 2005؛ 2008) مورد بررسی و نقد قرار داد. به همین ترتیب، نباید آن را با ساختارگرایی یا کارکردگرایی و یا کارکردگرایی ساختاری منسوب به تالکوت پارسونز (می‌هوی، 1983) یکسان گرفت. هرچند ممکن است شباهتهایی میان این راهبرد با نظریه کنش بنو ورن (1988) به چشم آید. این راهبرد در این راستا، نگارنده در نوشته‌های خود پیوسته کوشیده است پدیده‌های جغرافیایی را به عنوان "پدیده‌های فضایی" و در چارچوب رویکرد نظاموار به عنوان "نظام‌های فضایی" مورد

1. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770-1831)

2. Immanuel Kant (1724-1804)

3. Johann Heinrich von Thuenen (1783-1850)

4. Walter Christaller (1893-1969)

5. John Friedmann (1926-)

6. Mike Douglass (Clyde Michael Douglass)

7. everyday regionalizations

تبیین و ادراک قرار دهد،¹ چنانکه پیوسته بر نظاموار بودن ماهیت و قلمرو مطالعات جغرافیایی تأکید ورزیده است (سعیدی، 1369). به عنوان نمونه، در مقاله‌ای (سعیدی، 1368) با پرداختن به "چشم‌انداز قنات..." به تحلیل ساختار و کارکرد این پدیده تمدن‌ساز فرهنگ ایرانی پرداخته و آن را جزیی از نظام سنتی تولید کشاورزی به شمار آورده و فروپاشی آن را به سبب دگرگونی در نظام تولید مربوط دانسته است؛ او در این مقاله چنین نتیجه می‌گیرد که هنگامی که نظامی از هم فروریخت، اجزای آن هم پس از مدتی از میان برواهند خاست؛ بنابراین، فروپاشی قنات که پدیده‌ای جمعی است، در مسیر گرایش به فردیت در روابط تولیدی، جای خود را طبعاً به موتورپمپ می‌دهد و خود به فراموشی سپرده می‌شود، مگر آنکه در ساختار و کارکرد آن تحولی متناسب پدید آید. در جای دیگر (سعیدی، 1384)، ناکارآمدی ساختاری-کارکردی نظام‌های فضایی ناحیه‌ای را در ایران به بی‌نظمی در گسترش شهرها و بی‌رویی در جابجایی و فراموشی روستاها و در نتیجه، به عدم شکل‌گیری منظم سلسله مراتب سکونتگاه‌ها نسبت می‌دهد. بدین ترتیب، فرض اساسی نظریه "پویا ساختاری-کارکردی" بر این واقعیت استوار است که میان اجزای ساختاری و کارکردی تمام پدیده‌های جغرافیایی، در اینجا نظام‌های فضایی، همچون شهرها، روستاها، مناطق و نواحی، نوعی پیوند تنگاتنگ و غیر قابل انکار، هم به وجه عمودی و هم افقی، برقرار است که مجموعه حاصل از آن قابلیت‌های آن نظام را نمایندگی و تحقق‌پذیر می‌سازد.

در این چارچوب، ساختارهای کالبدی، اعم از ساخت‌های طبیعی و یا انسان‌ساخت، در ارتباطی تنگاتنگ با ساخت‌های اجتماعی-اقتصادی قرار می‌گیرند؛ البته، آشکار است که هر دو اینها خود به عنوان نظام‌های فرعی نظام اصلی فضایی عمل می‌کنند. به همین ترتیب، کارکردهای مختلف نظام، چه کارکردهای محیطی-اکولوژیک و چه کارکردهای اجتماعی-اقتصادی نیز هریک به عنوان نظامی فرعی، با یکدیگر تعامل معنادار دارند. در نهایت، تمام نظام‌های فرعی هم، اعم از نظام‌ها و اجزای فرعی ساختاری و کارکردی، در تعامل و ارتباط

¹ نگارنده در بحث‌هایی که با دست اندرکاران دفتر برنامه‌ریزی آموزش و پرورش داشت، با انتقاد از محتوای کتاب‌های درسی جغرافیا در مدارس، پیشنهاد می‌کرد که شایسته است به جای دادن اطلاعات پراکنده به دانش‌آموزان در درس جغرافیا، نوعی بینش جغرافیایی به آنان آموخته شود. نتیجه این بحث‌ها، دو کتاب تألیفی برای مدارس بود که هر دو در قالب نگرش سیستمی طراحی و تدوین شد. یکی از این دو کتاب که برای سال اول دبیرستان طراحی شده بود، در سال 1374 به عنوان "جغرافیای پیش دانشگاهی" منتشر و سالها مورد استفاده قرار گرفت. آخرین چاپ این کتاب (چاپ نهم) در سال 1382 به انجام رسید و از آن پس، با تغییر در مدیریت گروه جغرافیای این دفتر، کتاب دیگری توسط دیگران، کم و بیش با بازگشت به نگرش پیشین، تنظیم و منتشر شد.

متقابل عمل می‌کنند. بدینسان، می‌توان دریافت که کلیت نظام فضایی، در محیط خود، در تعاملی چندبعدی و بسیار پیچیده بین اجزای گوناگون محیطی-اکولوژیک و اجتماعی-اقتصادی قرار دارد که در نتیجه آن، با نوعی پویایی در گذر زمان پیوسته در معرض تغییر قرار دارد.

شاید مثالی آشنا به روشن شدن این پیچیدگی یاری رساند: در طرح‌های عمرانی اجرایی اغلب به این پیچیدگی ساختاری-کارکردی بی‌مهری می‌شود. مثلاً در اجرای طرح‌های هادی روستایی، به بافت محیطی و فرهنگی اجتماع روستایی از یک سو و شرایط اقتصادی-سیاسی و پیوستگی اینها با هم، در عمل، توجهی نمی‌شود و آنچه به راستی اتفاق می‌افتد، تغییر در بافت کالبدی روستا، آن هم در حد به اصطلاح "اصلاح" شبکه معابر و پس و پیش کردن واحدهای مسکونی و تأسیساتی است. حال آن که اینگونه تغییرات که در جای خود می‌تواند به بهبود شرایط عمومی روستا کمک کند، عملاً به تغییرات ناخواسته و پیش‌بینی نشده کارکردی منجر می‌شود: اراضی روستایی، به ویژه در لبه‌های معابر، ماهیت خود را به عنوان عامل تولیدی از دست می‌دهند و به کالا تبدیل می‌شوند؛ با تغییر الگوی مسکن، بسیاری از عوامل و فضاهای معیشتی از فعالیت اقتصادی حذف می‌شوند؛ و نهایتاً، منابع کمیاب روستا، آب و زمین، به خدمت ساخت و ساز و الگوی زیستی شبه شهری در می‌آیند. افزون بر اینها، در غیاب ساختارهای متناسب حقوقی و نظارتی، کاربری‌های زمین تغییر می‌یابند و پس از چندی، روستا به شهر یا شهرکی خدماتی، به دور از سرشت تولیدی خود، تبدیل می‌شود. پویای ساختاری-کارکردی بر این باور استوار است که دخالت در بخشی از ساختار کالبدی، بدون عنایت به بخش‌های دیگر کالبدی (ساختار محیطی-اکولوژیک) و بی‌توجه به کارکردها (فعالیت‌ها و روابط جاری، از جمله اشتغال متناسب)، یعنی بی‌مهری به پویای نظاموار سکونتگاه‌ها، نمی‌تواند آنطور که انتظار می‌رود به اهداف متصور خود دست یابد. بدین ترتیب، دیدگاه حاکم بر پویای ساختاری-کارکردی، نگاه مبتنی بر درک درست و متناسب از فضا¹ به عنوان پدیده‌ای نظاموار و روی‌آوری جدی به برنامه‌ریزی فضایی است.

اگر به تعریف متعارف برنامه‌ریزی فضایی بازگردیم، یعنی مجموعه فنون و روش‌های مورد استفاده برای قانونمند کردن و انتظام فضایی اقدامات اثرگذار بخش عمومی و خصوصی بر نحوه

¹. برای برداشت‌های مختلف از مفهوم فضا در جغرافیا، از جمله نگاه کنید به:

مکان‌گزینی و استقرار فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی در فضا (سعیدی، 1387د)، ارتباط تنگاتنگ اجزای ساختاری و کارکردی نظام فضایی آشکارتر خواهد شد. برنامه‌ریزی فضایی در عمل می‌کوشد تا بر توسعه فضایی به مفهوم عام و به ویژه بر تضادهای آشکار موجود در سیاست‌های عمومی که موجب توسعه ناپایدار می‌شوند، اثرگذار باشد. بدینسان، توسعه فضایی به پراکنش فیزیکی پدیده‌های طبیعی و انسان‌ساخت و فعالیت‌های انسانی در سرتاسر سرزمین و همچنین، بر نحوه توزیع فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی بر حسب کیفیت آنها، مثلاً تفاوت‌های موجود در بین واحدهای همسایگی از لحاظ دسترسی به امکانات، تأکید می‌ورزد.

بنابراین، برنامه‌ریزی فضایی بر مبنای مقیاس و با تأکید بر قابلیت‌های مختلف نظام‌های فضایی، از جوامع محلی، مناطق و تا سطح ملی را در بر می‌گیرد و می‌تواند شامل برنامه‌ریزی روستایی، شهری و منطقه‌ای، به نحوی توأمان باشد. به سخن دیگر، برنامه‌ریزی فضایی می‌کوشد تا کیفیات لازم در نواحی شهری و روستایی را برپا سازد و از آن حفاظت نماید. البته، آشکار است که مسایل برنامه‌ریزی فضایی همیشه و همه جا یکسان و یکنواخت نیست، بلکه با خصلت‌های جوامع و توسعه و تحول آنها، تغییر می‌پذیرد.

اگر به اصول و قانونمندی‌های حاکم بر پویای ساختاری - کارکردی (سعیدی، 1390ب) و اهداف اصلی برنامه‌ریزی فضایی توجه شود، سازگاری و همخوانی تنگاتنگی میان این دو مشاهده خواهد شد. بر این پایه، اهداف اصلی برنامه‌ریزی فضایی و به تبع آن، آنچه که پویای ساختاری - کارکردی در پی شناخت آن است، عبارتند از:

- اصلاح ساختارهای فضایی با توجه ویژه به بستر محیط طبیعی و ویژگی‌های اجتماعی - اقتصادی نظام‌های فضایی (منطقه، ناحیه، شهر و روستا)؛
- انتظام مکانی - فضایی فعالیت‌های مختلف اجتماعی - اقتصادی در سطوح مختلف سرزمین؛ و
- نظم‌بخشی به روابط و کارکردهای فضایی از طریق سطح‌بندی سلسله مراتبی سکونتگاه‌های شهری و روستایی.

5) جمع‌بندی

مبانی علم جغرافیا و بهره‌گیری از یافته‌های پژوهشی آن در ایران نیازمند بازنگری جدی است. با بازماندن از مفاهیم و دیدگاه‌های نو و حذر از جستجو و کوشش برای بومی کردن اندیشه‌های نوین و همچنین، روی‌آوری به ابزارهای کمکی مطالعات علمی به جای اندیشه‌ورزی، چشم‌انداز چندان روشنی در برابر کارشناسان این علم متصور نخواهد بود. تلاش برای

کاربردی کردن این علم نه با تغییر در عناوین درسی امکان‌پذیر خواهد بود و نه در روی‌آوری به شعارهای متعارف روز. بدون اندیشه‌ورزی در عرصه‌های مختلف علمی در چارچوب این رشته و بدون کوشش عملی در چاره‌جویی برای مسایل مبتلابه جامعه نمی‌توان به درستی راه به جایی برد. از عرصه‌های تعیین‌کننده در این راه، روی‌آوری به درک نظام‌وار از پدیده‌های جغرافیایی است که پیوسته سرشتی فضایی دارند. در همین راستا، اندیشه‌ورزی در پهنه برنامه‌ریزی فضایی، چارچوبه‌ای بدست می‌دهد که در قالب آن، راه اعتلای علم جغرافیا و کاربردی کردن آن به درستی قابل پیگیری خواهد بود.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(6) منابع¹³

- خانی، فضیله و عباس سعیدی، (1388): **جنسیت، راهبری همگانی و توسعه روستایی**، جغرافیا (نشریه علمی - پژوهشی انجمن جغرافیایی ایران)، دوره جدید، سال هفتم، شماره 23، زمستان.
- دهخدا، علی اکبر، (1372)، **لغتنامه**، دانشگاه تهران، موسسه لغتنامه دهخدا، چاپ جدید، دوره جدید، تهران.
- دیکن، پیتر و پیتر لوید، **استقرار فضایی**، ترجمه: عباس سعیدی، نشر مهرمینو (آماده چاپ).
- سعیدی، عباس، (1368)، **چشم انداز قنات، چشم انداز چاه: یک بررسی تطبیقی**، رشد آموزش جغرافیا، شماره 16.
- سعیدی، عباس (1369الف)، **ملاحظات در قضیه ماهیت و قلمرو دانش جغرافیا**، رشد آموزش جغرافیا، شماره 22.
- سعیدی، عباس، (1369ب)، **شالوده، دامنه و تعریف جغرافیای روستایی**، رشد آموزش جغرافیا، شماره 24.
- سعیدی، عباس، (1375)، **جایگاه روستاهای کوچک در برنامه ریزی توسعه سرزمین**، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال 11، شماره 43، زمستان.
- سعیدی، عباس، (1377الف)، **توسعه پایدار و ناپایداری توسعه روستایی در ایران**، مجله مسکن و انقلاب، شماره 87، تابستان.
- سعیدی، عباس، (1377ب)، **مبانی جغرافیای روستایی**، انتشارات سمت، چاپ اول، تهران [چاپ چهاردهم، 1390].
- سعیدی، عباس، (1381)، **ساماندهی (سرمقاله)**، مجله مسکن و انقلاب، شماره 98، تابستان.
- سعیدی، عباس، (1383)، **نگاهی به فراز و فرود طرح های هادی روستایی**، مجله دهیاری ها، سال دوم، شماره 10، آبان.
- سعیدی، عباس، (1384)، **ناکارآمدی ساختاری - عملکردی نظام های فضایی ناحیه ای**. مورد: ناحیه باغملک (شرق خوزستان)، مجله جغرافیا و توسعه ناحیه ای، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره 5، پاییز و زمستان.
- سعیدی، عباس، (1387الف)، **ضرورت تدوین برنامه راهبردی توسعه اقتصادی سکونتگاه های روستایی**، فصلنامه نسیم بامداد، تابستان - پاییز.
- سعیدی، عباس، (1387ب)، **شالوده انتظام فضایی و ضرورت مکانیابی سکونتگاه های روستایی در ایران**، فصلنامه آبادی، سال 18، شماره 59، تابستان.
- سعیدی، عباس، (1387ج)، **برخی معیارهای مکانیابی سکونتگاه های روستایی**، فصلنامه تخصصی مسکن و انقلاب، شماره 124، زمستان.
- سعیدی، عباس، (1387د)، **برنامه ریزی فضایی**، در: سعیدی، عباس (سرپرستار): **دانشنامه مدیریت شهری و روستایی**، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی / سازمان شهرداری ها و دهیاری ها، تهران.
- سعیدی، عباس، (1388)، **سطح بندی روستاهای کشور**، انتشارات بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، تهران.
- سعیدی، عباس، (1389)، **ده مقاله در شناخت سکونتگاه های روستایی**، نشر مهرمینو، تهران.
- سعیدی، عباس، (1390الف)، **روابط و پیوندهای روستایی - شهری در ایران**، نشر مهرمینو، تهران.

¹³ نگارنده در ارجاع به نوشته های پیشین خود به هیچ وجه قصد "افاده و خودنمایی" نداشته است، بلکه خواسته نشان دهد، در بیان این مختصر راه درازی را پیموده که شاید هنوز هم به جایی نرسیده است.

- سعیدی، عباس، (1390ب)، پویش ساختاری - کارکردی: رویکردی نظاموار در مطالعات مکانی - فضایی، جغرافیا (نشریه علمی - پژوهشی انجمن جغرافیایی ایران)، دوره جدید، سال نهم، شماره 29، تابستان.
- سعیدی، عباس و صدیقه حسینی حاصل، (1388)، شالوده‌های مکان‌گزینی و مکانیابی سکونتگاه‌های روستایی، انتشارات بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، تهران.
- سعیدی، عباس و مصطفی طالشی، (1383)، ناپایداری سکونتگاه‌های کوهستانی ناحیه آلاداغ"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی.
- سعیدی، عباس و فتح‌پور مریکی داراب، (1381)، نگاهی به الزامات ساماندهی روستاهای کوچک عشایری؛ مطالعه موردی: روستاهای ناحیه باژفت، مجله مسکن و انقلاب، شماره 98.
- سعیدی، عباس و ساره کفایی، (1384)، نقش مدیریت سنتی در تولید فضای پایدار روستایی. مورد: ناحیه سعدآباد (بوشهر)، مجله علوم زمین، دانشگاه شهید بهشتی، شماره 11.
- Albrechts, L., (2004), **Strategic (spatial) planning reexamined**, in: Environment and Planning B: Planning and Design, volume 31, pp. 743-758.
- Backhouse, R. (1991), **A History of Modern Economic Analysis**, Oxford.
- Beck, N., (2006), **Space Is More than Geography: Using Spatial Econometrics in the Study of Political Economy**, in: International Studies Quarterly, 50, pp. 27-44.
- Bobek, H., (1948), **Stellung und Bedeutung der Sozialgeographie**, in: Erdkunde, vol.2, pp. 118-125.
- Bobek, H., (1957), **Gedanken ueber das logische System der Geographie**, Mitteilungen der geographischen Gesellschaft Wien, Vol.99.
- Bobek, H., (1962), **Ueber den Einbau der Sozialgeographischen Betrachtungsweise**, den deutschen Geographentages, Vol. 33, Wiesbadeb, F. Steiner, pp. 148-166.
- Chisholm, M., (1962), **Rural Settlements and Land Use**, London.
- Christaller, W., (1933), **Die zentralen Orte in Suddeutschland**, Jena.
- Cowan, R., (2005), **The Dictionary of Urbanism**, Norfolk.
- Cox, K., (1995), **Concepts of Space, Understanding in Human Geography and Spatial Analysis**, Urban Geography, 16.
- Dicken, P. & P. Lloyd, (1990), **Location in Space, Theoretical Perspectives in Economic Geography**, Harper & Row, London.
- Haggett, P., (1971), **Locational Analysis in Human Geography**, New York.
- Harris, J. M., (2000), **Basic Principles of Sustainable Development**, GDEI, Working Paper 00-04, June.

- Hartshorne, R.,(1958),**The Concept of Geography as a Science of Space**, Annals of the Association of American Geographers, 48.
- Harvey, D., (1984),**On the history and present condition of geography: An historical materialist manifesto**, Professional Geography, Vol. 36 (1), February, pp.1-11.
- Harvey, D., (1990),**Between Space and Time: Reflections on the Geographical Imagination**, Annals of the Association of American Geographers, Vol. 80, No. 3 (Sep., 1990), pp. 418-434.
- Harvey, D., (2001),**Spaces of Capital: Towards a Critical Geography**, Edinburgh University Press, Edinburgh.
- Harvey, D., (2005),**Spaces of neoliberalization:towards a theory of uneven geographical development**, Franz Steiner Verlag, Stuttgart.
- Heck, R. H., (1998),**Conceptual and methodological issues in investigating principal leadership across cultures**, Peabody Journal of Education, 73:2, pp. 51-80.
- Lambooy, J.G., et al., (2001),**Transaction costs, logistics and the spatial-functional dynamics of supply chains**, Paper to be presented at the European Regional Science Association (ERSA), 29-31 August, Zagreb.
- Lefebvre, H., (1991),**The Production of Space**, Oxford and Cambridge, Blackwell.
- Massey, D. and J. Allen, (1994), **Geography matters - A Reader**, University of Cambridge, 5.reprint, Cambridge.
- Mauer, S. M., et al.,(1984),**Structural-Functional Relationships in Diabetic Nephropathy**, The American Society for Clinical Investigation, 74, October, pp. 1143-1155.
- Mayhew, L.H., (ed.) (1983),**Talcott Parsons on Institutions and Social Evolution**,Selected Writings, Heritage of Sociology Series, Uni. Of Chicago.
- Olwig, K. R., (2002),**The Duplicity of Space: Germanic Raum in English Language Geographic Discourse**, Geografiska Annaler, Series B, Human Geography, Vol. 84, No.1, pp. 1-17.
- Parysek, J.J., (2004),**The Socio-economic and Spatial Transformation of Polish Cities after 1989**, Dela, 21, pp. 109-119.
- Peet, R., (2003),**Modern geographical thought**, Blackwell publishing, Oxford.
- Rathbun, B., (2008),**A Rose by Any Other Name: Neoclassical Realism as the Logical and Necessary Extension of Structural Realism**, Security Studies, 17:2, pp. 294-321.
- Thuenen, J. H.Von, (1842),**Der isolierte staat in Beziehung auf Landwirtschaft und Nationalökonomie**, Rostock.

- Weichhart, P., (2005), **On Paradigms and Doctrines, The Euroregion of Salzburg' as a Bordered Space**, in: Houtum, H. Van, Kramsch, O. and Zierhofer, W., (eds.): *B/ordering Space, Border Regions Series*, Ashgate pub., Aldershot (England).
- Weichhart, P., (2008), **Entwicklungslinien der Spzialgeographie (von Hans Bobek bis Benno Werlen)**, Franz Steiner Verlag, Stuttgart.
- Werlen, B., (1988), **Gesellschaft, Handlung and Raum**, 2. Auflage, Franz Steiner, Stuttgart.
- Werlen, B., (2000), **Sozialgeographie. Eine Einführung**, UTB 1911, UTB/Paul Haupt Verlag, Bern.
- Werlen, B., (2007a), **Sozialgeographie alltäglicher Regionalisierungen**, Bd.2: Globalisierung, Region und Regionalisierung. Steiner Verlag, Stuttgart.
- Werlen, B., (2007b), **Sozialgeographie alltäglicher Regionalisierungen**, Bd.3: Geographien des Alltags – Empirische Befunde. Steiner Verlag, Stuttgart.

